



مدرسان شریف

فصل اول

«فتح ایران به دست اعراب مسلمان»

درسنامه (۱): ورود اعراب به ایران



فتح ایران

درباره اخبار فتوح اعراب در ایران مبالغه‌ها و خطاهای بسیار رفته است. روایات اعراب عراق از گزاف و خودستایی آکنده است. چنانکه اخبار خداینامه‌های ایران نیز از نفرت و بهانه‌تراشی خالی نیست.

علت اساسی حمله عظیم اعراب (تازیان) نه تغییرات اراضی شبه جزیره عربستان از قبیل خشکی سرزمین‌های آباد بود که طبعاً منجر به اقدامات وسیع‌تری از طرف ساکنان آن می‌گردید و نه لزوم راه تجارت و نه حرص غارتگری تازیان. اگرچه این علل که از زمان قدیم در مورد اعراب معروف بوده و صفت ویژه تمام اقوام چادرنشین به حساب می‌آمد. در هجوم اعراب قبل از هر چیز، دین جدید و اعتقادات تازه‌ای بود که حضرت محمد (ص) به آنان ارزانی بخشیده بود. دیگر جای تردید نیست که دین یکتاپرستی پایدارترین علت محرک کشورگشایی مسلمانان بوده است.

ایران از روزگار دیرین از جهات مختلف با اعراب نزدیکی و مناسبات دوستانه داشت. پیش از عصر ساسانی قبایل عرب در ناحیه دجله و فرات سکونت یافته بودند. به طوری که در حیره، در ساحل راست یا چپ فرات دودمان منذر عرب لخمی مسکن داشتند که عموماً خراج‌گزار دولت ساسانی به‌شمار می‌آمدند. در زمان پادشاهی خسرو دوم، پرویز (۶۲۸-۵۹۱ م) پادشاه حیره، نعمان بن منذر که تحت‌الحمایه او بود مورد خشمش قرار گرفت و او را در سال ۶۱۳ م در زیر پای فیل هلاک کرد. این حرکت خسرو پرویز جماعتی از عرب را خشمگین ساخت و از میان آن‌ها قبیله بکرین وائل، علناً بر ضد عمال خسرو پرویز قیام کردند. در طی جنگی که به **جنگ ذوقار** موسوم است، لشکریان خسرو پرویز را شکست دادند. **جنگ ذوقار** اگرچه در تاریخ ایران از لحاظ نظامی اهمیتی ندارد، اما برای اعراب واقعه بسیار مهمی بوده و داستان ذوقار در افسانه و شعر عرب به عنوان یکی از ایام‌العرب «روزهای قهرمانی عرب» نام گرفت. چرا که اولین شکست ساسانیان از عرب‌ها بود.

در زمان خلافت ابوبکر یکی از رؤسای عرب از قبیله بنی‌شیبان که مثنی‌بن حارثه نام داشت، تحرکات نظامی را در حیره آغاز نمود و در این مدت او و سپاهیانش به بلاد سرحدی ایران صدمات بسیاری زدند. خالد بن ولید فرماندهی جنگ عراق را به عهده گرفت و تا ربیع‌الاول سال ۱۳ ق حیره فتح شد.

با فتح حیره کلید تصرف بین‌النهرین به دست مسلمانان افتاد، المثنی جانشین خالد که یکی از رؤسای قبیله بکرین وائل بود هر لحظه در اثر پیشروی ایرانیان از فارس در معرض خطر قرار گرفت. این پیشروی تا خرابه‌های بابل قدیم نزدیک حیره ادامه یافت، ولی به شکست ایرانیان منتهی گشت و برتری اعراب را تا فرات تأمین نمود.

چون خلافت به عمر رسید، پدر مختار معروف یعنی ابوعبید ثقفی از طرف خلیفه به سرداری سپاه مأمور فتح ایران شد. ابوعبید در نزدیکی کوفه کنونی بر کران فرات با سپاه ایران که فرماندهی آن با بهمن جادویه بود، مواجه گردید. این جنگ به واقعه **جسر** (سال سیزدهم یا چهاردهم هجری) معروف گردید. در این نبرد جمع کثیری از مسلمین و ابوعبید به دست ایرانیان به قتل رسیدند و مسلمانان برای بار نخست در جنگ با فیل‌ها مواجه شدند.

پس از وقفه‌ای یکساله از نبرد جسر در سال ۱۴ ق، جریر بن عبدالله بجلی با جمعی از اعراب به سمت سواد عراق سرازیر شد و چون خبر حرکت ایشان به یزدگرد سوم رسید، او سرداری را به نام مهران پسر مهربنداد همدانی با دوازده هزار لشکر به جلوی جریر و یارانش فرستاد. مهران و سپاهیان در محل نُخَيْلَه با اصحاب جریر روبرو شدند. در این جنگ که به **واقعه نخيله** یا به مناسبت نام سردار ایرانی به **یوم مهران** معروف است، مهران به قتل رسید و لشکریانش شکست خوردند. هجده ماه بعد از فتح نخيله، اعراب به قصد تسخیر پایتخت ایران، مداین، که در ساحل چپ دجله قرار داشت خود را آماده کردند. عمر فرماندهی سپاه اعراب را به **سعد بن ابی وقاص** سپرد. ایرانیان نیز درصدد دفاع از مرزهایی که با اعراب داشتند برآمدند. این مهم به **رستم‌بن فرخزاد**، فرمانده سپاه آذربایجان سپرده شد. نبرد اعراب و ایرانیان در محلی به نام **قادسیه** رخ داد. در این نبرد رستم به هلاکت رسید و سپاهیانش شکست خوردند. در میان غنایمی که در این جنگ به‌دست مسلمانان افتاد، علمی بود که فاتحان عرب آن را **درفش کاویان** می‌خواندند.



سعد چون از کار قادسیه فارغ گشت، دو ماه در همانجا ماند و به دستور عمر زنان و کودکان را با عده‌ای از لشکریان در «عتیق» بگذارد و خود با سایر لشکر مداین را تصرف نمود.

یزدگرد از نبرد جلولا بر آن شد تا یک بار دیگر سپاهی تجهیز کند تا مگر اعراب را از عراق براند. از این روی در ری فرمان‌هایی در این خصوص صادر کرد، و نهاوند که ناحیه حلوان را به ایران مرکزی پیوند می‌داد، برای آخرین سنگر مناسب شناخته شد. نعمان بن مقرن با سپاهی از مسلمانان راه نهاوند را در پیش گرفت. فرمانده ایرانیان مردانشاه پسر هرمزد معروف به ذوالحاجب بود.

جنگ سه روز طول کشید، نعمان در جنگ کشته شد، اما نبرد ادامه یافت و سپاه ایران شکست خورد. با فتح نهاوند که اعراب آن را فتح الفتوح خواندند، آخرین مقاومت متشکل ایرانیان در برابر تازیان درهم شکسته شد و دیگر مانعی برای تصرف ایران نماند.

بعد از این جنگ، لشکریان کوفه و بصره نقشه خویش را در جنگ‌های آینده جدا کردند. کوفیان مأمور اصفهان و آذربایجان و ری و بصریان مأمور فارس و کرمان و شمال و جنوب ایران گشتند. فتوح البلدان تألیف بلاذری که به قولی ایرانی‌الاصل بود، منبع عمده اطلاعات در زمینه این جنگ‌ها و پیکارهای آینده است و دیگران گفته‌های او را تکمیل کرده‌اند.

فتح سراسر بلاد ایران، برخلاف آنچه از روایت سیف بن عمر برمی‌آید، در زمان خلافت عمر تمام نشد، بلکه فتوح اعراب در ایران تا روزگار امویان که آغاز خلافتشان سال ۴۱ ق بوده ادامه داشته است.

بخش علیای نواحی غربی - مرکزی ایران ماه‌الکوفه و مرکز آن دینور، و بخش سفلی آن ماه‌البصره و پایتختش نهاوند بود. اعراب پس از پیروزی نهاوند در جبال، پادگان‌هایی در شیراز و اهواز ساختند.

پس از نبرد نهاوند، یزدگرد سوم با سپردن ری به دست سیاوخش مهرانی، مرزبان محلی به اصفهان گریخت. سیاوخش با بهره‌گیری از یاری اهل دماوند به دفاع از شهر برخاست. اما تلاش‌های بی‌فایده بود، چرا که یکی از اعیان شهر به نام فرخان به مسلمانان پیوست و اعراب توانستند ولایت ری را ضبط کنند. چون ری سقوط کرد، فرمانروای دماوند که عنوان دینی مصمغان داشت با قبول پرداخت جزیه به اعراب با آن‌ها از در مصالحه درآمد.

پس از آن که قزوین در سال ۲۴ ق تسلیم فاتحان عرب شد این شهر به پادگان عرب در برابر تاخت و تازهای اهل دیلم مبدل گردید. عتبه بن فرق‌الدسلمی، فاتح حقیقی آذربایجان بود و فتوح عرب را در شمال غرب ایران توسعه بخشید.

ابوموسی اشعری که ولایت بصره را داشت، به کار فتح خوزستان دست زد. تنها شهر شوشتر که مرکز بزرگ کارهای آب‌رسانی بود توانست در برابر اعراب به فرماندهی هرمزان به دفاع برخیزد، ولی سرانجام محاصره آن در هم شکسته شد و ابوموسی اشعری، احنف بن قیس را به تسخیر کاشان فرستاد که با جنگ شهر را فتح نمود.

کنارنگ یا مرزبان طوس به شرط آن‌که در فرمانروایی ناحیه خود باقی بماند تسلیم اعراب شد.

مرو، آخرین پناهگاه یزدگرد سوم بود. که ماهوی سوری، مرزبان آن ظاهراً به خاندان محتشم سوزن تعلق داشت. ماهوی سوری تسلیم عبدالله بن عامر که جانشین ابوموسی اشعری شده بوده، شد و برخی از هپتالیان را بر پادشاه برانگیخت و چون یزدگرد از توطئه با خبر شد از شهر فرار کرد و به دست قاتلی گمنام در آسیای کشته شد. با مرگ یزدگرد در حقیقت دیگر هیچ امیدی باقی نمانده بود و مقاومت‌های محلی هیچ نفعی نداشت. با این همه، فتح سراسر بلاد ایران، به صورت منظم و تدریجی ادامه داشت.

پس از فتح ایران، بادیه‌نشینان عرب از کوفه و بصره که در همسایگی ایران بودند، به ایران سرازیر شدند. در همان سده نخست هجرت، مناطقی نظیر همدان، اصفهان و فارس و در پی آن‌ها قم، کاشان، ری و قزوین و حتی آذربایجان شروع به جذب مهاجران عرب کردند. بعدها قبایل عرب در قومس، خراسان و سیستان به واسطه جاذبه اقلیمی این نواحی که با طرز معیشت عرب سازگار بود کوچ‌نشین‌هایی ایجاد کردند.

در ورود اعراب به مداین ایرانیان آن‌ها را دیوان می‌نامیدند و در سیستان آن‌ها را پیروان اهریمن می‌خواندند. در این مهاجرت‌ها ویژگی‌های جغرافیایی خراسان بیش از نقاط دیگر با شیوه زندگی عرب هماهنگی داشت. این مهاجران نیمی از بصره و نیمی از کوفه بودند. در سیستان و مشرق خراسان غلبه با طوایف بکر و تمیم بود، در صورتی که در مغرب خراسان و حدود قومس طوایف قیس غلبه داشتند. طایفه دیگری که قدری دیرتر از دیگران به خراسان آمد طایفه ازد بود. بعدها غلبه جمعیتی با مهاجران بصری بود و اختلاف دیرینه اعراب قحطانی و عدنانی را نیز با خود داشتند.

کج مثال ۱: فتح آسیای مرکزی با تسلیم ماهویه مرزبان مرو در برابر کدام سردار مسلمان، اندکی بعد از درگذشت یزدگرد سوم ۳۲ هـ.ق. / ۶۲۵ م. آغاز شد؟

(۴) قتیبه بن مسلم باهلی

(۳) ربیع بن زیاد حارثی

(۲) عبدالله بن عامر

(۱) ابوموسی اشعری

پاسخ: گزینه «۲» در سال ۲۹ ق عبدالله بن عامر از طرف عثمان، جانشین ابوموسی اشعری در امارت بصره گردید و مدت کوتاهی پس از آن فتوحات را در فارس کامل کرد و استخر، دارابگرد و جور (فیروزآباد کنونی) را فتح کرد. در سال ۳۱-۳۰ ق سمت خراسان پیش روی نمود و هپتالیان را شکست داد و تمامی مناطق آسیای میانه تا حدود مرو و هرات را تصرف کرد.

اوضاع دینی و مذهبی

در جنگ‌های میان ایرانیان و اعراب، به ویژه در طی فتح دجله - فرات در عراق، آنهایی که در برابر اعراب مقاومت کردند یا در میدان نبرد جان باختند و یا اسیر شدند و به عنوان بخشی از غنایم به بردگی گرفته شدند. یک پنجم از این اسراء و کلیه اجناس غنایم سهم خلیفه می‌شد و مابقی میان جنگجویان تقسیم می‌گردید.



مدرسان شریف

فصل ششم

«سامانیان»

درسنامه (۱): حکومت سامانیان در خراسان و ماوراءالنهر



آغاز قدرت‌یابی سامانیان

آل سامان پیش از طاهریان در منطقه خراسان، صاحب اقتدار و امارت شدند. هر چند این اقتدار به صورتی محدود و محلی بود لیکن نشانگر پیشینه و قدمت متقدم این خاندان بر دیگر خاندانهای حکومتی خراسان است. سابقه سیاسی فرزندان سامان به آغاز قرن دوم هجری بر می‌گردد. اینان در منطقه ماوراءالنهر صاحب قدرت محلی شدند تا اینکه حوادث و کشمکش‌های سیاسی - نظامی خراسان، منجر به ورود خاندان‌های صاحب اقتدار به صحنه و حمایت از خلیفه عباسی شد. آل سامان، همزمان با امارت طاهریان بر خراسان، به عنوان والیان تابع عمل می‌کرده‌اند. به همین دلیل بعدها پس از سقوط طاهریان در ۲۵۹ ق خود را وارث آنان بر می‌شمرده‌اند.

سامانیان سلسله‌ای منسوب به مردی دهقان تبار با عنوان «سامان خدای» می‌باشند. برخلاف نظر پاره‌ای مورخان که سامان را نام جد سامانیان دانسته‌اند، باید گفت که سامان نام منطقه‌ای است که نیای سامانیان بر آنجا فرمانروایی می‌کردند.

اغلب منابع تاریخی سامان خدای را از اقباق بهرام چوبین سپهسالار ایران در زمان هرمزد چهارم دانسته‌اند. سامان خدای در اواخر قرن اول هجری بر بلخ حکومت داشت وی به وسیله اسد بن عبدالله القسری حاکم خراسان اسلام پذیرفت، و به واسطه آن فرزند خود را اسد نامید. از اسد نامی در منابع نمی‌رود تا آنکه می‌شنویم که در خلافت مأمون، غسان بن عباد، والی خلیفه در خراسان چهار پسر اسد را به تلافی حمایتی که از مأمون در برابر فتنه رافع بن لیث کرده بودند، پاداش داد. (۲۰۴ ق) و چهار پسر اسد هر یک به حکومت شهری گماشته شدند. نوح، به حکومت سمرقند دست یافت. احمد، فرغانه، یحیی شاش و الیاس هرات را به دست آورد. سپردن حکومت به پسران اسد آغاز قدرت یافتن سامانیان در ماوراءالنهر (فرارود) است، احمد در ایام پیری امارت فرغانه و سمرقند را به پسر بزرگترش نصر واگذاشت و خود در سال ۲۵۰ ق درگذشت. نصر بر شش برادرش ریاست یافت و در سال ۲۶۱ ق معتمد خلیفه رسماً منشور امارت جمیع بلاد ماوراءالنهر را به نام نصر بن احمد فرستاد و نصر در سمرقند اقامت اختیار نمود و از برادران، اسماعیل را به نیابت خویش به بخارا فرستاد و برادران دیگر را هم هر کدام به شهری به مأموریت روانه نمود. در واقع نحوه قدرت‌یابی اسماعیل در بخارا بدین‌گونه بود که به دنبال خلافت قدرت حاصل از سقوط طاهریان، شورشهایی در بخارا روی داد و روحانی بزرگ بخارا ابو عبدالله بن ابی حفص از امیر نصر یاری خواست و امیر نصر با درخواست ابو عبدالله مبنی بر فرستادن اسماعیل به بخارا موافقت نمود و اسماعیل را در سال ۲۶۰ ق به سوی بخارا فرستاد.

اولین اقدام اسماعیل پس از ورود به شهر بخارا دستگیری حسین بن محمد الخوارجی بود و پس از آن بر امور بخارا مسلط شد. اسماعیل پس از مدتی اقامت در بخارا، برادرش ابوزکریا یحیی بن احمد را به نیابت خود در آن شهر باقی گذاشت و خود به سوی سمرقند رفت از آنجا که این کار بی‌اجازه امیرنصر صورت گرفت موجبات خشم وی را فراهم کرد؛ با این همه امیرنصر، اسماعیل را به شفاعت بزرگان دربار به بخارا بازگرداند. بر اساس قراردادی که میان امیرنصر و اسماعیل بسته شده بود، اسماعیل ملزم بود که سالانه مبلغ پانصد هزار درهم از درآمد بخارا را برای امیرنصر بفرستد اما پس از مدتی اسماعیل از ارسال اموال مقرر به سمرقند خودداری کرد. امیرنصر که این کار را نوعی سرپیچی از سوی اسماعیل قلمداد کرد، برای سرکوب او به تهیه سپاه اقدام نمود. امیرنصر به همراهی برادرانش ابوالاشعث که حکومت فرغانه را داشت و ابویوسف که بر شاش حکومت داشت آماده نبرد با اسماعیل شد. البته علاوه بر این موضوع، امیرنصر از روابط دوستانه‌ای که بدون اجازه او میان اسماعیل و حاکم خراسان (رافع بن هرثمه) برقرار شده بود، نگرانی داشت، پس از آنکه امیرنصر به سوی کرمینه رفت، رافع و اسماعیل او را تعقیب کردند اما در این حال، حمویه بن علی از سرداران صاحب تدبیر سامانیان به رافع بن هرثمه یادآوری کرد که اگر امیرنصر و امیر اسماعیل با یکدیگر سازش کنند و بر ضد وی اقدام نمایند او درمانده خواهد شد. بر این اساس رافع در هراس افتاد و با اعزام سفیری به امیرنصر پیغام صلح داد، با پایان یافتن این رویارویی به صلح، امیرنصر به سمرقند، رافع بن هرثمه به خراسان و اسماعیل به بخارا بازگشت. پس از مدتی امیر اسماعیل بار دیگر از اجرای قرارداد صلح سرباز زد و خراج مقرر بخارا را برای امیرنصر ارسال نکرد. این موضوع بار دیگر موجب شعله‌ور شدن آتش جنگ گردید. در جنگی که در پاییز سال ۲۷۵ ق در روستای «وازبدین» در نزدیکی بخارا اتفاق افتاد امیرنصر شکست خورد و اسیر شد و اسماعیل برادرش را به

طی نامه‌ای به امیراحمد سامانی به او فرمان داد که به سیستان سپاه بفرستد، احمد سامانی برای فتح سیستان مصمم شد. او حسین بن علی مروزی و چند تن از بزرگان دربارش را بدان سو روانه ساخت. پس از آنکه معدل بن لیث خود را به حسین بن علی مروزودی تسلیم نمود، سیستان به قلمرو سامانیان ضمیمه شد و از سوی امیراحمد حکومت آن سرزمین به منصور بن اسحاق واگذار شد.

نام عمرو بن یعقوب خطبه خواندند، اما محمد بن هرمز معروف به مولی صندلی به همراه محمد بن عباس بر وی شوریدند و او را دستگیر کردند. امیراحمد سامانی بار دیگر حسین بن علی مروزی (مروزودی) را به سیستان فرستاد. پس از تصرف سیستان به دست حسین بن علی، امیراحمد سامانی برخلاف انتظار وی حکومت آن ولایت را در اختیار سیمجور دواندار قرار داد (۳۰۰ ق).

که در سال ۳۰۰ ق در پی نبردی که احمد بن اسماعیل با ترکان سرحدات شرقی داشت سفیری سالخورده به نام حمادی را به نزد خلیفه فرستاد تا ضمن اعلام این پیروزی ولایتداری فارس و کرمان را از او طلب کند. خلیفه از این میان تنها امارت او را بر کرمان پذیرفت و منشور ولوای امارت آن دیار را برای احمد سامانی فرستاد.

روس‌ها در آخرین سالهای امارت احمد بن اسماعیل و به هنگام استیلای سامانیان بر منطقه طبرستان و گرگان، هجومی عظیم را به سواحل این ولایت بردند و غارت و ویرانی بسیار از خود به جای نهادند. حکام ساری و گرگان با استعانت از نیروهای سامانی در برابر آنها جنگیدند.

احمد سامانی برخلاف پدرش مردی ضعیف‌النفس بود و تدبیر امور و مصالح کشور بیشتر به دست ابوالفضل بلعمی و سران سپاهی مانند، حسین بن علی مروزی و سیمجور می‌گذشت. مشهور است چون نامه ابوالعباس بن صلوک والی طبرستان دایر بر قیام ناصر کبیر به او رسید چنان متزلزل شد که از خدا طلب مرگ کرد و از قضا هم در شکارگاه به دست چند تن از غلامان در سال ۳۰۱ ق کشته شد، به همین علت پس از قتلش به او امیر شهید لقب دادند.

کلمه مثال ۲: سیستان، در زمان کدام یک از امیران سامانی به تصرف در آمد؟

(۱) امیر اسماعیل سامانی (۲) نصر بن احمد سامانی (۳) احمد بن اسماعیل سامانی (۴) نوح بن نصر سامانی (سراسری ۹۶)

پاسخ: گزینه «۳» در دوران احمد بن اسماعیل، دولت سامانی با اعزام نیروی نظامی به فرماندهی مولی صندلی توانست بر سیستان دست یابد. هر چند طولی نکشید که مولی صندلی علیه دولت سامانی شورید و سیستان را مستقل اعلام نمود.

کلمه مثال ۳: کدام عبارت، با هویت واقعی «مولی صندلی» مطابق است؟

(۱) همان حسین بن علی مروزودی است که در هرات و سیستان علیه امیر احمد سامانی شورش کرد.
(۲) همان احمد بن سهل از دهقانان قریه‌ی جیرنج مرو و از خاندان کامگاریان بود که علیه امیراحمد سامانی شورش کرد.
(۳) اسحاق بن محمد (عموی شورشی امیر نصر بن احمد سامانی) که در نبرد قریه خرتنگ سمرقند از برادرزاده شکست خورد.
(۴) یکی از سپاهیان امیراحمد سامانی که در اصل محمد بن هرمز نام داشت و رهبری قیام خوارج را در سیستان بر عهده گرفت.

پاسخ: گزینه «۴» مولی صندلی که در اصل محمد بن هرمز نام داشت از سپاهیان امیراحمد بن اسماعیل سامانی بود. که نخست از سوی دولت سامانی به عنوان فرمانده برای سرکوب شورش‌های سیستان که به تازگی به‌وسیله دولت سامانی فتح شده بود، فرستاده شد. ولی پس از مدتی خود علم طغیان علیه دولت سامانی برافراشت. سرانجام شورش او از سوی امیر سامانی سرکوب شد.

۳- نصر بن احمد، امیر سعید (۳۳۱-۳۰۱ ق)

پس از قتل امیراحمد سامانی، پسر هشت ساله‌اش را به امارت برداشتند. نصر بن احمد ملقب به سعید با داشتن وزیری چون ابو عبدالله جیهانی به درستی امیری نیک‌بخت بود. جیهانی نه تنها مدیری لایق، بلکه جغرافی‌دان و عالمی شهیر بود. اما جلوس کودکی هشت ساله بر تخت شاهی موجب یک سلسله فتنه‌ها و شورش‌ها گردید که خطرناک‌ترین آنها خروج عموی پدر امیر نصر، اسحق بن احمد، برادر جوانتر اسماعیل در سمرقند بود. در آن هنگام حمویه بن علی از سوی دربار بخارا برای نبرد با اسحاق مأموریت یافت، سپاهیان حمویه بن علی در روستای «خرتنگ» با لشکریان اسحاق به نبرد پرداختند. سرانجام اسحاق از دربار بخارا امان خواست. درخواست او مورد پذیرش قرار گرفت و او به بخارا آمد و تا پایان عمر در آنجا اقامت کرد.

در این زمان سیستان بار دیگر دچار عصیان شد. پیش از این مردم سیستان و عیاران بر عملکرد ابوصالح منصور بن اسحاق، پسر عموی احمد دوم سامانی ناخشنود شده و بر ضد او شورش وسیعی را به راه انداخته بودند که بعدها با اعزام سپاه خراسان و حسین بن علی مروزودی آن تشنجات فروکش کرد. اما اینک با قتل احمد سامانی، اعتراض و مخالفت‌های وسیع نسبت به سیمجور، حاکم سامانیان در سیستان برپا شد که نهایتاً به راندن او از آنجا انجامید. این زمینه باعث گردید تا خلیفه عباسی از این موقعیت سود جوید و بر این منطقه استیلا یابد.

یکی دیگر از شورش‌های دوران امارت نصر بن احمد، شورش حسین بن علی مروزودی بود، از آنجا که حکومت سیستان در زمان امیراحمد سامانی به حسین بن علی واگذار نشد، این موضوع موجب کدورت حسین بن علی گردید. پس از قتل امیراحمد سامانی، حسین بن علی مروزودی به منصور بن اسحاق که در نیشابور بر ضد امیر نصر شوریده بود پیوست، منصور بن اسحاق قبل از رویارویی با سپاهیان امیر نصر در گذشت، اما حسین بن علی مروزودی به طغیان خود ادامه داد. مأموریت مقابله با حسین بن علی از سوی دربار بخارا به احمد بن سهل واگذار شد. سرانجام احمد بن سهل، حسین بن علی را شکست داد و او را اسیر کرد. قیام حسین بن علی مروزودی بر ضد سامانیان با قیام سایر مدعیان ایشان تفاوتی بزرگ داشت و آن اینکه حسین بن علی بر اثر تبلیغات دعوات اسماعیلیه به مذهب اسماعیلی گرویده و از جمله مبلغین آن دعوت بود.



یک سال پس از سرکوب شورش حسین بن علی مروودی، امیرنصر با سرپیچی احمدبن سهل روبرو شد. نسب او به یزدگرد، آخرین پادشاه ساسانی می‌رسید. احمدبن سهل از خاندان بزرگ **کامگاریان** بود که در خدمت سلسله طاهریان بودند. از آنجا که سه برادر او که همه منجم و دبیر بودند به دست عمال عرب به قتل رسیده بودند، احمد کینه مخصوصی نسبت به تازیان داشت و هر وقت فرصت می‌یافت بر ضد عمال و امرائی که مطیع امر خلیفه بغداد بودند می‌شورید.

احمدبن سهل پس از غلبه بر حسین بن علی مروودی، در نیشابور نام امیرنصر را از خطبه انداخت و دعوی استقلال کرد. سپهسالار اردوی سامانی حمویه بن علی به والی گرگان قراتکین دستور داد که به نیشابور لشکرکشی کند و حرکت احمدبن سهل را دفع نماید. حمویه پس از رسیدن به مرو، سران سپاه خود را به نامه‌نگاری و اظهار تمایل به احمد بن سهل وادار کرد و با این نیرنگ احمد بن سهل فریب خورد تا اینکه در طی نبرد دو سپاه در یکی از نواحی مروود، احمدبن سهل دستگیر و به بخارا فرستاده شد و به دستور امیرنصر سامانی، روانه زندان شد.

یکی دیگر از وقایع روزگار نصر بن احمد، ورود **لیلی بن نعمان** از سرداران داعی علوی طبرستان به خراسان و استیلای بر نیشابور در ۳۰۸ ق است. امیر نصر، سپهسالار خود حمویه بن علی را برای سرکوبی او سریعاً به خراسان اعزام کرد. دو سپاه در ناحیه طوس، روبرو شدند و ابتدا حمویه بن علی عقب‌نشینی کرد اما با تدبیر محمد بن عبدالله بلعمی و ابوجعفر صلوک و خوارزمشاه و بکر بن محمد و سیمجور دواتی و قراتکین و بغرا، سپاه لیلی بن نعمان شکست خورد. لیلی که فرار کرده بود عاقبت دستگیر شد و سرش را از تن جدا نمودند و به بغداد فرستادند. این اقدام نشان دهنده تبعیت سامانیان از خلافت عباسی و مقابله با عواملی است که بر ضد خلافت علم مخالفت بر پای می‌داشتند.

دولت سامانی در عهد امیرنصر با پشتیبانی از سران شورشی که قبلاً در خدمت علویان بودند، موفق شد بساط حکومت سلسله علویان طبرستان را در هم پیچد. بدین گونه که اسفار (سردار سابق علویان) پس از پناه بردن به سامانیان، سپاهیان از سوی **امیرنصر** در اختیار گرفت و به سوی طبرستان حرکت کرد. مرداویج بن زیار که در خدمت قراتکین سردار ترک سامانیان بود نیز با سپاهیان خویش به اسفار پیوست. سرانجام داعی صغیر با سپاه اسفار که توسط مرداویج رهبری می‌شد روبرو شد و توسط مرداویج به قتل رسید.

پس از وفات جیهانی، امیرنصر وزارت خود را در عهده **ابوالفضل محمد بن عبیدالله بلعمی** که در عهد اسماعیل و احمد نیز وزارت کرده بود گذاشت، و بلعمی تا سال ۳۲۶ ق وزارت امیرنصر را برعهده داشت. فتنه بزرگی که در عهد وزارت ابوالفضل بلعمی بروز کرد، خروج سه برادر نصر بود. پس از آنکه امیرنصر در سال ۳۱۷ ق، برای رسیدگی به امور خراسان به سوی نیشابور عازم شد قبل از ترک پایتخت دستور داد برادرانش را در قهنگز (کهن‌دژ) بخارا بازداشت کنند. اما در غیاب امیرنصر، برادرانش با همکاری طبایخ زندان که **ابوبکر بن عمی الخباز** نام داشت موفق شدند با دیگر عناصر ناراضی در بخارا ارتباط برقرار کنند. امیرنصر از نیشابور به بخارا شتافت و به دستگیری بلعمی و ابوبکر محمد بن مظفر بن محتاج چغانی سپهسالار اردوی سامانیان در خراسان فتنه بخارا را خواباند. در عهد امیرنصر، آل زیار با اقدامات **ابوعلی چغانی** تحت تابعیت سامانیان درآمدند.

پس از درگذشت حسین بن علی مروودی که در عهد امیراحمد بن اسماعیل، توسط غیاث به مذهب اسماعیلی پیوسته بود، با تلاش **محمد بن احمد نخشبی** بسیاری از اهالی خراسان به مذهب اسماعیلی درآمدند و چون طرفداران نخشبی در دربار سامانیان زیاد شدند، تصمیم گرفت **امیرنصر** را هم به کیش خود درآورد. گرایش امیرنصر و بزرگان مذهب اسماعیلی، رواج این مذهب را در ماوراءالنهر خراسان به دنبال داشت. این موضوع علاوه بر ناخشنودی ترکان و سران لشکر، موجب ناخشنودی علمای سنی مذهب نیز شد، پس از آنکه مذاکره سران سپاه با امیر نصر راجع به پیشگیری از رواج مذهب اسماعیلی به جایی نرسید آنها مصمم شدند که او را از مقام حکومت برکنار کنند. امیرنصر مجبور شد که از سلطنت کناره‌گیری کند و فرزندش نوح را به جای خود بر امور مملکت مستولی سازد. سرانجام امیرنصر در سال ۳۳۱ ق بعد از سی سال امارت، از دنیا رفت. وزرات امیرنصر بعد از عزل ابوالفضل بلعمی در سال ۳۲۶ ق به پسر ابوعبدالله جیهانی وزیر اول او یعنی **ابوعلی احمد بن محمد جیهانی** رسید اما ابوطیب محمد بن حاتم مصعبی از منشیان متنفذ و از فضلالی اسماعیلی مذهب دربار سامانی با این انتصاب مخالفت کرد تا آنکه ابوعلی جیهانی در سال ۳۳۰ ق درگذشت و امیرنصر، مصعبی را به وزرات برداشت اما وزرات او طولی نکشید چرا که پس از کناره‌گیری نصر و روی کار آمدن نوح، مصعبی نیز در جزء سایر بزرگان اسماعیلی به قتل رسید.

در روزگار امیر نصر با مناسبات سیاسی - اقتصادی سامانیان با چین مواجه می‌شویم. در **کتاب الذخائر و التحف** نوشته قاضی ابوالحسین احمد بن الزبیر که ظاهراً حدود ۴۶۳ ق نگاشته شده است، در فصل چهارم آن، داستان ورود سفیر امپراتور چین به دربار نصر سامانی توصیف می‌کند. اصل این سفارت خراج‌گذاری سامانیان به امپراتوری چین بود که با پاسخ شدید امیر نصر روبرو شد.

سفرنامه ابودلف مسعربن مهلهل، دومین کتابی است که در زمینه ارتباط سامانیان با چین و برقراری پیوند ازدواج با دختر امپراتور چین و پسر نصر دوم سامانی اشارات مفصلی آورده است. متن اصلی این تألیف موجود نیست و تنها قسمت‌هایی از آن در نوشته‌ها و آثار بعدی مورخان مسلمان ذکر شده است. از آغاز قرن چهارم هجری و امارت نصر دوم سامانی، ارتباط بازرگانی سامانیان با غرب به‌ویژه روسیه وسعت بیشتری گرفت. پس از دوره امیر نصر نیز گزارش‌های چندی از برخی تهاجمات روس‌ها به بلاد آذربایجان برده شده است. لیکن قلمرو سامانیان پس از این دیگر در معرض هجومی از جانب اقوام و دولت روس قرار نگرفته است.

کج مثال ۴: کدام امیر سامانی، به مذهب اسماعیلی گروید؟

(سراسری ۹۷)

(۴) عبدالملک بن نوح

(۳) نوح بن نصر

(۲) نوح بن منصور

(۱) نصر بن احمد

پاسخ: گزینه «۱» محمد بن احمد نخشبی اسماعیلی، توانست با تبلیغات خود بسیاری از درباریان امیر نصر بن احمد و نیز خود او را به آیین اسماعیلی دعوت کند.

۴- نوح بن نصر، امیر حمید (۲۴۳-۳۳۱ق)

با پایان یافتن حکومت نصر بن احمد سامانی، پسرش نوح بن نصر، که در ماه‌های آخر حیات پدر زمام امور را در دست داشت، به امارت رسید. خلیفه هم برایش خلعت و فرمان فرستاد. وزارتش به یک تن از فقها، به نام فقیه ابوالفضل محمد السلمی و معروف به **حاکم جلیل**، مؤلف کتاب **مختصر کافی** رسید. او قبل از وزارت در بخارا به قضاوت می‌پرداخت. با وزارت او سرداران نصر و درباریان او مورد اتهام و سوءظن قرار گرفتند و غالباً برکنار شدند. آثار انحطاط قدرت سامانیان از عهد نوح بن نصر آغاز شد. **ابوعلی چغانی** سپهسالار که در مدت امارت امیرنصر خدمت‌هایی در رفع مخالفان او انجام داده بود، سر به شورش برآورد. بالاخره نارضایتی سپاه و نفرت عامه از حکومت، منجر به شورش سپاهیان بر حاکم جلیل شد. شورشیان، وزیر را به اتهام همدستی با ابوعلی چغانی و بیشتر به علت تأخیر در پرداخت مواجب کشتند. نوح اندک زمانی قدرت را از دست داد و به سمرقند گریخت، ابوعلی چغانی در بخارا رسماً **ابراهیم سامانی** عمومی امیرنوح را به امارت نشاناد. طولی نکشید که بین ابوعلی چغانی و ابراهیم سامانی به هم خورد و ابراهیم درصدد دستگیری ابوعلی برآمد. امیرنوح پس از استقرار مجدد بر تخت حکومت، **منصور بن قراتگین** را به سپهسالاری انتخاب کرد و برای حمله به ابوعلی چغانی سپاهی فراهم آورد، در نهایت میان امیرنوح و ابوعلی چغانی صلح برقرار شد. اندکی پس از معاهده صلح، فردی بنام **متنبی** در ناحیه چغانیان به ادعای نبوت برخاست. ابوعلی چغانی سپاهیان برای مقابله با متنبی اعزام کرد. این سپاه در پایان موفق به قتل متنبی شد و ابوعلی سر آن پیامبر دروغین را به بخارا فرستاد. پس از درگذشت منصور بن قراتگین، امیرنوح بار دیگر ابوعلی چغانی را به سپهسالاری منصوب کرد. امیرنوح در واکنش به سستی ابوعلی چغانی در جنگ با رکن الدوله دیلمی، وی را از سپهسالاری خراسان عزل نمود و مقام او را به ابوسعید بکر بن مالک فرغانی واگذار کرد. ابوعلی چغانی نیز به رکن الدوله پناهنده شد. بنا به درخواست آل بویه، المطیع‌الله خلیفه عباسی فرمان امارت خراسان را برای ابوعلی چغانی ارسال کرد.

ابوعلی چغانی با این منشور و همراهی سپاه فراوان در سال ۳۴۳ ق عزم خراسان کرد و توانست به سرعت بر نیشابور استیلا یابد و به نام مطیع عباسی خطبه بخواند. این اولین باری بود که در خراسان به نام مطیع خطبه خوانده می‌شد. ابوعلی با استیلای بر خراسان، عملاً عصیان مجدد خود را در قبال امیر نوح سامانی نشان داده بود. امیر نوح دوم سامانی، مترصد تمهیداتی برای اعزام لشکرکشی جهت سرکوب ابوعلی در نیشابور برآمد، که اجل بدو مهلت نداد و در سال ۳۴۳ ق درگذشت. نوح بن نصر در دوران امارتش وارث سیر پرشتاب تحولات فکری و دستاوردهای گرانبها شد. به همین جهت آثار وسیع آن را نیز می‌توان در روزگار او مشاهده کرد. **نرشخی** کتاب **گرانقدر** تاریخ بخارا را به او تقدیم نمود و همچنین کتاب **سنباد نامه** در روزگار نوح دوم به فرمان او از زبان پهلوی به پارسی دری ترجمه شد. کتاب **سوادالاعظم** ابوالقاسم سمرقندی که به فرمان امیراسماعیل سامانی نگاشته شده بود به فرمان نوح دوم ترجمه شد. همچنین ابوشکور بلخی سراینده مثنوی **آفرین نامه** آن را به نام نوح سامانی به رشته نظم کشیده است.

یکی از اقدامات نوح دوم، جهت تحبیب قلوب پیشوایان سنی مذهب و رهبران نظامی، مقابله جدی و گسترده با اسماعیلیان بود. این سرکوب، با کشتار وسیع اسماعیلیان و اعدام نسفی، پس از مجلس مناظره با فقها و غلبه بر او ادامه یافت. بسیاری از اسماعیلیان و هواخواهان آنها تازیانه خوردند و یا به زندان افتادند و یا اینکه به دار کشیده شدند.

افزایش مالیات از دیگر وقایع مهم امارت نوح دوم بود که موجبات ناخشنودی توده‌های مردم را فراهم کرد. در خصوص علت افزایش دو برابری مالیات چیزی در تاریخ نیامده اما می‌توان حدس زد که با توسعه نظام دیوانی و توسعه اقتدار نظامیان، نوح دوم ناگزیر از افزایش مالیات شده بود.

کج مثال ۵: فتنه ابوبکر خباز در قلمرو کدام حکمران بروز کرد؟
 (۱) ملکشاه سلجوقی (۲) ابومسلم خراسانی (۳) امیر عمرو لیث صفاری (۴) امیرنصر بن احمد سامانی (سراسری ۹۱)

پاسخ: گزینه «۴» ابوبکر خباز طباطباق دو برادر محبوس نصر بن احمد در قندهار بود که به تحریک عیان شهر آن دو را از زندان آزاد کرد و موجبات شورش دو برادر را فراهم آورد.

کج مثال ۶: کدام عبارت درباره ابوالفضل محمدسلمی مروزی (حاکم جلیل) یکی از وزیران سامانی، صحیح است؟
 (۱) با مسائل سیاسی و کشورداری آشنایی کامل داشت.
 (۲) در رأس مسائل فقهی روزگار خویش قرار داشت.
 (۳) با تدبیر نظامی و آرایش سپاهی و مرزداری و حراست آشنایی کامل داشت.
 (۴) وزارت امیر اسماعیل سامانی و مدت اندکی هم وزارت امیرنصر سامانی را بر عهده داشت.

پاسخ: گزینه «۲» ابوالفضل محمدبن احمد سلمی مروزی ملقب به حاکم جلیل و شمس‌الائمه از وزرای عهد سامانی می‌باشد. او که وزارت امیر نوح یکم را عهده‌دار بود بیشتر سرآمد مسائل دینی و فقهی عصر خود بود تا تبحر در مسائل سیاسی و دیوانی. در نتیجه در امر وزارت چندان موفق نبود. وی در جریان نافرمانی ابوعلی چغانی، از فرماندهان لشکر نوح بن نصر، کشته شد.

۵- ابوالفوارس عبدالملک بن نوح، امیر رشید (۳۵۰-۳۴۳ق)

پس از مرگ نوح، پسر ارشدش عبدالملک به امیری رسید و او پس از جلوس، **ابومنصور محمدبن عزیر** را به وزارت خویش برداشت و ابوسعید بکر بن مالک فرغانی را که پدرش به جای ابوعلی چغانی نامزد سپهسالاری خراسان کرده بود در آن مقام ابقا نمود.



درسنامه (۲): تشکیلات اداری، دیوانی خوارزمشاهیان

سلطین خوارزمشاهی بیش از اندازه به امور نظامی توجه داشتند و به امور اداری توجه چندانی نمودند. عمده‌ترین اطلاعات درباره تشکیلات دیوان دوره خوارزمشاهی را فقط در کتاب سیرت جلال‌الدین منکبرنی اثر شهاب‌الدین نسوی می‌توان یافت. بر اساس اطلاعات نسوی در دستگاه اداری و دیوانی عهد خوارزمشاهیان که در حقیقت ادامه سازمان اداری عصر سلاجقه بود، تمامی سازمان‌های سیاسی مملکت و همه مقامات اداری در دو دسته درگاه و دیوان جای می‌گیرند. منظور از درگاه تشکیلات دربار سلطین بود. در رأس دیوان وزیر قرار داشت. در این دوره حضور وزیر به نسبت دوره‌های پیشین بسیار محدود است. چنانکه در دوره حاکمیت آتسز، شخصی به نام رشید‌الدین وطواط و در دوره تکش، بغدادی، نه با عنوان وزیر و صاحب دیوان وزارت بلکه با منصب رئیس دارالانشاء در امور اداری دربار فعالیت می‌کردند، به ترتیب صاحب دو کتاب حقائق‌السحر فی دقائق‌الشعر و التوسل الی التوسل می‌باشند. در زمان جلال‌الدین خوارزمشاه، شهاب‌الدین نسوی به امور اداری قلمرو خوارزمشاهی رسیدگی می‌کرد. در این دوره فرد دیگری به نام **فخرالدین علی جندی** نیز وظایف این منصب را انجام می‌داد که جلال‌الدین او را با لقب «شرف‌الملک» خطاب می‌کرد. در دوره خوارزمشاهی، دیوان‌های دوره سلجوقی با همان وظایف ولی با اختیارات محدودتر وجود داشت که عبارت بودند از:

دیوان استیفاء یا بیت المال: این دیوان نقش وزارت دارایی یا مالیه آن دوران را بر عهده داشت. ریاست این دیوان پس از وزیر، سومین مقام دولتی را داشت. **دیوان رسایل:** از بزرگ‌ترین و مهم‌ترین دیوان‌ها به شمار می‌آمد و تمامی اسناد و مدارک دولتی در این دیوان نگهداری می‌شد و عده‌ای به نام کاتبان انشاء که بیشتر از میان دانشمندان انتخاب می‌شدند در این دیوان فعالیت می‌کردند.

دیوان برید: ریاست این دیوان حفاظت راه‌ها و چاپارخانه‌ها و وسایل نامه رسانی را بر عهده داشت و ضمناً جمع‌آوری اخبار در سراسر کشور و رسانیدن آن به سلطان نیز وظیفه او بود.

دیوان جیش یا وزارت جنگ: در رأس این دیوان عارض لشکر قرار داشت. عارض پس از سلطان ریاست قوای نظامی را بر عهده داشت. وظیفه او تأمین افراد و تهیه آمار تعداد افراد و تهیه جیره و مواجب و علوفه و تهیه تجهیزات و تسلیحات جنگی بود. نسوی در کتاب خود از فردی به نام ضیاءالملک علاءالدین محمد به عنوان عارض یاد می‌کند. دسته‌های هزار نفری (میداندار) صد نفری (یوزدار) و ده نفری (اون‌دار) تقسیمات سپاه بودند، که میداندار، یوزدار و اون‌دار رؤسای آنها را تشکیل می‌دادند.

در این دوره نیز برای پرداخت مواجب سپاه از روش اقطاع استفاده می‌کردند.

دیوان عزیز: منظور از این دیوان دربار خلافت است.

از جمله مناصبی که در دوره خوارزمشاهی وجود داشت می‌توان به مناصب زیر اشاره کرد:

وکیل در: وی نماینده ولایات و ایالات در حکومت مرکزی بود. مهم‌ترین وظیفه او معاونت سلطان و رابط سلطان و وزیر جهت رساندن دستورها و فرامین شفاهی سلطان به وزیر بود. شهاب‌الدین خیوقی یکی از وکیل‌داران عصر محمد خوارزمشاه بود که حسادت بسیاری را برانگیخت.

نایب: هر صاحب منصبی برای اجرای وظایف خود می‌توانست معاونی داشته باشد که این معاون یا دستیار «نایب» نام داشت.

رئیس، صاحب: رئیس در حقیقت نماینده رسمی در ایالات بودند و کلیه امور آن ایالت را اعم از اداری و نظامی تحت کنترل و رسیدگی داشت به عنوان نمونه صدرالدین خجندی، رئیس اصفهان و علاءالدوله شریف، رئیس همدان بودند.

در مورد اصطلاح «صاحب» آنچه از کتاب سیرت جلال‌الدین مستفاد می‌شود، حکومت نواحی کوچکتر (ولایات) را بر عهده داشته است. مانند صاحب ترمذ، صاحب بامیان یا صاحب بخارا. ضمناً واژه صاحب چه در دوره خوارزمشاهی، و چه در دوره‌های پیشین به رؤسای دیوان‌ها هم اطلاق می‌شد. به طور مثال صاحب دیوان شرطه، صاحب دیوان رسایل.

منشی: وی می‌بایست کلیه فرامین و دستورات را ثبت و در صورت نیاز به نواحی مختلف ارسال می‌نمود.

قاضی: وظیفه قاضی رسیدگی به دعاوی مردم بر طبق شریعت بود و پس از صدور حکم شرعی دعوا به وسیله قاضی، مأموران دولتی آن را اجرا می‌کردند.

قاضی عسگر: وظیفه وی رسیدگی به امور شرعی نظامیان بوده است و وظایف او در محدوده سپاه قرار داشت.

مناصب دیگری، چون «طشت‌دار»، «دوات‌دار»، «مهردار»، «خزینه‌دار» در این دوره وجود داشته که عنوان مناصب فوق بیانگر شغل صاحبان آن است. این مناصب در دوره‌های غزنوی و سلجوقی نیز وجود داشت.

کدام مثال ۷: در دوره خوارزمشاهیان، نماینده رسمی حکومت که امور یا ایالت را رسیدگی می‌کرد چه نام داشت؟

(سراسری ۹۲)

(۴) وکیل در

(۳) وزیر

(۲) نایب

(۱) رئیس

پاسخ: گزینه «۱» در دوران خوارزمشاهیان به مأمور عالی‌رتبه محلی رئیس گفته می‌شد.

اسامی سلطین خوارزمشاهی	
۴۹۰-۵۲۲	۱- قطب‌الدین محمد بن انوشتکین غرجه
۵۲۲-۵۵۱	۲- علاءالدین ابوالمظفر اتسز بن قطب‌الدین محمد
۵۵۱-۵۶۷	۳- تاج‌الدین ابوالفتح ایل ارسلان بن اتسز
۵۶۷-۵۶۸	۴- جلال‌الدین محمود سلطان‌شاه بن ایل ارسلان
۵۶۸-۵۹۶	۵- علاءالدین تکش بن ایل ارسلان
۵۹۶-۶۱۷	۶- سلطان جلال‌الدین محمد بن علاء‌الدین تکش
۶۱۷-۶۲۸	۷- جلال‌الدین منکبرنی بن علاء‌الدین محمد



مدرسان شریف

فصل سیزدهم

«دوره فترت بعد از ایلخانان تا یورش تیمور»

درسنامه (۱): حکومت‌های ملوک‌الطوایفی بعد از ایلخانان



بعد از مرگ ابوسعید، سلسله ایلخانان ایران منقرض شد، هر چند شاهزادگانی چند در گوشه و کنار سر برآوردند و چند صباحی حکومت کردند ولی نتوانستند هیچکدام حکومت نیرومند و پابرجایی ایجاد نمایند. بعد از انقراض ایلخانان سلسله‌هایی در ایران ظهور کردند که مهم‌ترین آنها عبارتند از:

چوپانیان (۷۵۹-۷۴۴ ق)

امیر چوپان یکی از امرای غازان خان بود که در زمان الجایتو به مقام امیرالامرای رسید، اولجایتو به حدی به امیر چوپان اعتماد داشت که او را به همراه پسر خردسالش، ابوسعید راهی خراسان کرد و این امیر چوپان بود که در قدرت‌یابی ابوسعید و حرکت او به سمت سلطانیه او را همراهی و یاری کرد. در زمان جلوس ابوسعید بر اورنگ پادشاهی چون خان جدید سن کمی داشت، امیر چوپان از درباریان منتفذ به شمار می‌رفت. امیر چوپان چهار پسر داشت و هر یک را به مقامی رسانده بود:

۱- امیر شیخ حسن: او به دست ازبکان در جنگ با آنها کشته شد.

۲- تیمورتاش: حاکم آسیای صغیر بود. بعد از اختلاف ابوسعید با امیر چوپان به دستور ابوسعید کشته شد.

۳- دمشق خواجه: وزیر دربار بود. او نیز به دستور ابوسعید کشته شد.

۴- امیر محمود: حاکم ارمنستان بود.

امیر تیمورتاش پسری داشت به نام شیخ حسن کوچک، او از آشوب‌های بعد از مرگ ابوسعید استفاده کرد و آذربایجان و تبریز را به تصرف خود درآورد و سلسله چوپانیان را به نام جدّ خود «چوپان» بنا نهاد. شیخ حسن کوچک به نام ساتی بیگ یکی از شاهزادگان ایلخانی حکومت می‌کرد. شیخ حسن کوچک در جنگ با شیخ حسن بزرگ از آل جلایر شکست خورد و قدرت خود را در آذربایجان از دست داد.

بعد از مرگ او برادرش ملک اشرف قدرت را به دست گرفت و به مدت ۱۴ سال بر مردم آذربایجان و آران حکم راند. **ملک اشرف بعد از ۱۴ سال توسط جانی بیگ از دشت قبیچاق کشته شد.** با مرگ او چوپانیان منقرض شدند. محل حکومت چوپانیان آذربایجان، آران و گرجستان بود.

کلمه مثال ۱: آخرین امیر چوپانیان چه نام داشت و توسط چه کسی کشته شد؟

۱) شیخ حسن کوچک - ابوسعید ۲) شیخ حسن کوچک - جانی بیگ ۳) ملک اشرف - ابوسعید ۴) ملک اشرف - جانی بیگ

پاسخ: گزینه «۴» آخرین امیر چوپانیان ملک اشرف بود که ۱۴ سال حکومت کرد و سرانجام توسط جانی بیگ از دشت قبیچاق کشته شد و با مرگ او چوپانیان منقرض شدند.

آل جلایر یا ایلکانی (۸۱۳-۷۴۰ ق)

مؤسس این سلسله شیخ حسن بزرگ یکی از امرای ابوسعید بود. جلایر از نام قبیله بزرگ مغولی ریشه گرفته شده و ایلکان نویمان پدر جدّ شیخ حسن می‌باشد. شیخ حسن در بغداد استقلال خود را اعلام کرد و در چند جنگ با آل چوپان مغلوب شد. هدف او احیای حکومت ایلخانی بود و طغای تیمور شاهزاده ایلخانی را به رسمیت می‌شناخت. از این خاندان حدود ۹ تن طی ۹۶ سال سلطنت کردند. بعد از شیخ حسن بزرگ پسرش شیخ اویس به قدرت رسید. در زمان شیخ اویس، قلمروی آل جلایر از سوی اولوس جوجی، جانی بیگ و آل چوپانی ملک اشرف تهدید می‌شد. از دشمنان سرسخت شیخ اویس، ترکمانان قراقویونلو در دیاربکر بودند. شیخ اویس که خواهان گسترش قلمروی خود بود به ری لشکر کشید و آن‌جا را ضمیمه قلمروی خود نمود. پایتخت او شهر بغداد بود، او در شهر تبریز از دنیا رفت. بعد از مرگ شیخ اویس نزاع قدرت میان پسران او بر سر جانشینی، قدرت آل جلایر را تقریباً رو به زوال گذاشت. در زمان حسین آل جلایر، آل مظفر قصد تسخیر تبریز را داشتند ولی نتوانستند کاری از پیش ببرند. هر چند آل جلایر بسان سایر حکومت‌های ملوک‌الطوایفی



نظم سیاسی ایران را بر هم زدند، اما در شکوفایی هنر و ادب به مرکزیت تبریز و بغداد تلاش بسیاری کردند. آنها گرایش شیعی داشتند. انتخاب نام‌های شیعی و وصیت مؤسس این سلسله مبنی بر دفن او در نجف کنار حرم امام علی (ع) دلیلی بر این مدعا می‌باشد. آخرین امیر آل جلایر سلطان احمد بود که به دست تیمور گورکانی کنار گذاشته شد. محل قدرت آل جلایر عراق عرب و آذربایجان و بخشی از ایران مرکزی بود.

خاندان اینجو (۷۵۸ - ۷۴۲ ق)

بنیان‌گذار این سلسله شرف‌الدین محمود نام داشت. شرف‌الدین محمود در زمان ابوسعید مسئول اداره سلطنتی، اینجو بود، او در همان زمان حکومت فارس را به دست گرفت اما از سوی ابوسعید مورد سوء ظن قرار گرفته به دربار فراخوانده شد. بعد از مرگ ابوسعید پسران شرف‌الدین محمود برای باز پس‌گیری شیراز و اصفهان تلاش بسیاری کردند. اما راه به جایی نبردند. بعد از شرف‌الدین محمود، پسرش ابواسحاق در اصفهان و شیراز حکومت کرد و فرزند دیگرش امیر جلال‌الدین مسعود در سایر نقاط تحت نفوذ خاندان اینجو حکم می‌راند. شیخ ابواسحاق ممدوح حافظ در اشعارش می‌باشد. شیخ **ابواسحاق** توانست برای مدت کوتاهی شیراز را تصرف کند، در زمان او شعر و شاعری در شیراز رونق گرفت. ابواسحاق در اصفهان به محاصره امیر مبارزالدین از آل مظفر درآمد و کشته شد. با کشته شدن شیخ ابواسحاق بساط خاندان اینجو بعد از چند سال حکومت در بخش‌های مهمی از ایران توسط آل مظفر برچیده شد.

کج مثال ۲: آل اینجو توسط کدام سلسله و کدام امیر منقرض شد؟

- (۱) آل مظفر - شاه شجاع (۲) آل مظفر - امیر مبارزالدین (۳) آل مظفر - شاه منصور (۴) آل جلایر - شیخ اویس

پاسخ: گزینه «۲» امیر مبارزالدین از آل مظفر، شیخ ابواسحاق را در اصفهان محاصره کرد و به او دست یافت و او را کشت. با کشته شدن او بساط آل اینجو نیز برچیده شد.

آل مظفر (۷۵۹ - ۷۲۳ ق)

مظفریان از خاندان‌های عرب خراسان بودند، آنها در حمله مغولان به ایران و خراسان، به یزد کوچ کردند. برخی از اعضای این خاندان در زمان هولاکو به خدمت ایلخانان درآمدند. شرف‌الدین مظفر بن منصور حاکم میبد بود، پسر او **مبارزالدین به دربار اولجایتو راه پیدا کرد** و در سال ۷۲۳ ق با براندازی اتابکان یزد حکومت نیمه مستقل مظفریان را در یزد پایه‌ریزی کرد و با تصرف شیراز و اصفهان موقعیت خوبی در سیاست ایران به دست آورد. در سال ۷۶۰ ق امیر مبارزالدین محمد تبریزی که تحت تسلط سلاطین جلایری بود به تصرف خود درآمد اما سلطان اویس به تبریز لشکر کشید، امیر مبارزالدین بدون درگیری از آنجا خارج شد. امیر مبارزالدین در اواخر عمر خود با طغیان فرزندان روبرو شد، ابوالفوارس شاه شجاع او را دستگیر و بر چشمانش میل کشید. بعد از امیر مبارزالدین پسرانش شاه شجاع در شیراز و شاه محمود در اصفهان به قدرت رسیدند. قلمروی شاه شجاع از طرف برادرش، شاه محمود و آل جلایر تهدید می‌شد، شیخ اویس از آل جلایر توانست به شیراز محل حکومت شاه شجاع دست یابد و سه سال شیراز را در دست داشته باشد اما سرانجام شاه شجاع بر او غلبه کرد و بار دیگر شیراز را تحت اختیار خود گرفت. در زمان شاه شجاع هنر و ادبیات و شعر در شیراز رشد کرد. در اواخر کار شاه شجاع، تیمور به ایران حمله کرد، او ضمن نامه‌ای به تیمور خود را مطیع او اعلام کرد و پسران خود را به او سپرد. آخرین امیر این سلسله شاه منصور در مقابل حملات تیمور به شیراز مقابله کرد ولی دست آخر توسط این امیر کشته شد و با مرگ او سلسله مظفریان منقرض شدند. محل حکومت این سلسله ایران مرکزی شامل یزد، کرمان، فارس، اصفهان، شیراز و خوزستان بود.

کج مثال ۳: کدام‌یک از دولت‌های محلی دوران فترت میان ایلخانان و تیمور، اصل و ریشه عربی داشتند؟

- (۱) آل مظفر (۲) آل جلایر (۳) آل کرت (۴) آل اینجو (سراسری ۹۱)

پاسخ: گزینه «۱» نژاد آل مظفر به یکی از خاندان‌های عرب خراسان می‌رسید که در صدر اسلام در این سرزمین ساکن شدند و در زمان تهاجم مغولان به یزد رفتند و بعدها در دستگاه هلاکوخان نفوذ یافتند. شرف‌الدین بانی این سلسله توانست حکومتی محلی تأسیس کند.

کج مثال ۴: امیر مبارزالدین محمد در زمان کدام‌یک از امرای جلایری تبریز را تصرف کرد؟

- (۱) سلطان اویس (۲) سلطان احمد (۳) سلطان حسین (۴) شیخ حسن (سراسری ۹۲)

پاسخ: گزینه «۱» سلطان اویس، مشهورترین سلطان جلایری، در ۷۵۹ ق به تبریز لشکر کشید، اخی‌جوق، نایب جانی‌بیگ و سپاهیان به نخجوان عقب نشستند و سلطان اویس وارد تبریز شد و آنجا را مقرر خود کرد و در عمارت رشیدی (= رُئع رشیدی) مستقر شد. در ۷۶۰ ق امیر مبارزالدین محمد مظفری تبریز را تصرف کرد و چون سلطان اویس به تبریز لشکر کشید، او بدون درگیری از آنجا خارج شد و سلطان اویس تبریز را تصرف کرد.

سربداران (۷۸۸ - ۷۳۷ ق)

در اواخر دوران ابوسعید اوضاع خراسان آشفته شد، شیخ خلیفه نامی از این موقعیت استفاده کرده، مردم را گرد خود جمع کرد. این عمل او با مخالفت فقهای خراسان روبرو شد، فقها برای ابوسعید نامه نوشتند و از او خواستند حکم قتل شیخ خلیفه را صادر کند. اما ابوسعید تصمیم‌گیری در این امر را به بزرگان و فقهای خراسان محول کرد. آنها نیز شیخ خلیفه را کشتند. بعد از شیخ خلیفه یکی از شاگردانش به نام شیخ حسن جوری راه استاد خود را ادامه داد ولی خیلی زود توسط حاکم خراسان دستگیر و زندانی شد. همزمان با این فعل و انفعالات، پنج ایلچی از سوی ابوسعید برای جمع‌آوری مالیات به خراسان وارد شدند.



در سنامه (۲): نحوه قدرت‌یابی کریم‌خان زند و تحولات ایران در دوره کریم‌خان زند

جنگ کریم‌خان زند با محمدحسن‌خان قاجار

محمدحسن‌خان فرزند فتحعلی‌خان قاجار بود، بعد از پیوستن نادر به تهماسب دوم، فتحعلی‌خان قاجار که در قزوین به تهماسب دوم پیوسته بود مورد حسد او قرار گرفت و کشته شد. محمدحسن‌خان در زمان نادر نزد ایل یموت به سر می‌برد، او چندین بار در آن زمان اوضاع خراسان را به چالش کشید ولی در هر بار کاری از پیش نبرد و نزد ایل یموت پناه برد. محمدحسن‌خان در زمان عادلشاه در استرآباد علم استقلال برافراشت اما توسط او سرکوب شد. زمانی که کریم‌خان زند در مرکز ایران مشغول نبرد با رقیبان خود بود، محمد حسن‌خان در شمال ایران قدرت خود را گسترش داد، کریم‌خان بعد از اتحاد سه‌گانه در پی تصرف تهران و قزوین مورد حمله محمدحسن‌خان قرار گرفت و سپاه زند تاراج شد. خان زند به دلیل شورش علی‌مردان به اصفهان بازگشت، او را شکست داد و این بار به سراغ آزادخان افغان رفت. کریم‌خان زمانی که مشغول جنگ با آزادخان افغان بود، خان قاجار به اصفهان حمله کرد و در گلون‌آباد زندیان را شکست داد و به سمت شیراز حرکت کرد، اما کاری از پیش نبرد و چون قلمرواش از سوی آزادخان افغان تهدید می‌شد به عقب بازگشت و آزادخان افغان را شکست داد و بار دیگر به شیراز لشکر کشید و این شهر را محاصره کرد اما به دلیل کمبود آذوقه این محاصره نیز بی‌نتیجه ماند و سپاه قاجار مجبور به عقب‌نشینی شد. این‌بار کریم‌خان زند، یکی از سرداران خود به نام شیخ علی‌خان زند را به دنبال سپاه قاجار فرستاد، شیخ علی‌خان زند، در محل اشرف، قاجارها را شکست سختی داد. حکومت و بیگلربیگی مازندران را به محمدخان سوادکوهی و بعد از او به زکی‌خان سپرد. محمد حسن‌خان از برابر سپاهیان زند گریخت ولی در هنگام فرار توسط یکی از سربازان مخالف خویش کشته شد و پسرانش نزد ایل یموت پناه گرفتند، چهار سال بعد آقا محمدخان و حسین‌قلی‌خان پسران محمدحسن‌خان به خدمت کریم‌خان در آمدند و نزد او پناه گرفتند. کریم‌خان از آنها دلجویی کرد و حکومت دامغان را به حسین‌قلی‌خان سپرد. حسین‌قلی‌خان قاجار که در تاریخ به جهانسوز معروف است، در دامغان مردم را آزار و اذیت می‌کرد، کریم‌خان برای سرکوب او سرداران بسیاری را اعزام کرد اما سرانجام حسین‌قلی‌خان به‌دست دولوها تیره‌ای از قاجارها کشته شد. آقا محمدخان تا پایان زندگی کریم‌خان در شیراز ماند و بعد از مرگ او شیراز را ترک کرد و مقدمات قدرت‌یابی خود را فراهم کرد.

کلمه مثال ۳: پس از شکست و قتل محمد حسن خان قاجار، کریم‌خان حکومت مازندران را به چه کسی داد؟ (سراسری ۹۳)

(۱) زکی‌خان (۲) صادق‌خان (۳) جعفر‌خان (۴) جهانسوز پسر محمد حسن خان

پاسخ: گزینه «۱» در منابع آمده که کریم‌خان پس از کشته شدن محمدحسن‌خان قاجار، حکومت و بیگلربیگی مازندران را به محمدخان سوادکوهی (معروف به دادو) سپرد که در زمان شورش حسین‌قلی‌خان قاجار کشته شد. زکی‌خان به مازندران آمد و شورش را سرکوب کرد و بر حکومت آنجا گماشته شد.

سلطنت کریم‌خان زند

کریم‌خان زند بعد از شکست محمدحسن‌خان و سپس آزادخان افغان، بر استرآباد و آذربایجان و نواحی شمالی ایران دست یافت. به این ترتیب کریم‌خان زند زمام امور نواحی متصرفی را به دست گرفت. او در سال ۱۱۷۲ ه. ق یکی از سرداران خود به نام خدا مراد خان را مأمور فتح کرمان کرد. کریم‌خان در نوروز این سال به دلیل مزاحمت‌ها و خطر آفرینی‌های افغانی‌ها، دستور قتل‌عام این گروه را صادر کرد.

کریم‌خان زند یکی از پادشاهان بزرگ ایران بود و بعد از قدرت‌یابی نام شاه بر روی خود نگذاشت و لقب **وکیل‌الرعا** را برای خود برگزید. در زمان حکومت او ایران با مشکلات متعددی روبرو شد. عثمانی‌ها از اوضاع آشفته غرب ایران استفاده کرده به آزار اتباع ایرانی پرداختند. کریم‌خان از سلطان عثمانی خواست به تعدی‌های امرای خود پایان دهد، او همچنین سپاهی به رهبری صادق‌خان، برادر خود به بصره فرستاد، صادق‌خان بعد از ۱۳ ماه محاصره به بصره دست یافت و محمدعلی‌خان زند را به حکومت آن‌جا منصوب کرد (۱۱۸۹ ه. ق). و خود به شیراز بازگشت اما محمدعلی‌خان به دلیل سبک‌سری و بی‌تجربگی توسط بصریان کشته شد، صادق‌خان بار دیگر روانه بصره شد اما در راه خبر مرگ کریم‌خان زند را شنید و چون داعیه قدرت داشت به شیراز مراجعت کرد و به این ترتیب بصره برای همیشه از کنترل ایران خارج شد. قبل از روی کارآمدن کریم‌خان زند، کرمان تحت تسلط شاهرخ‌خان افشار بود. کریم‌خان که تا سال ۱۱۷۲ ق به علت گرفتاری‌های داخلی متعدد نتوانسته بود به امور کرمان بپردازد، در این سال خدامرادخان را مأمور فتح کرمان کرد. او بعد از فتح کرمان حکومت شهر را در اختیار گرفت تا اینکه ۴ سال بعد زغال‌فروشی به نام تقی‌خان درانی بر وی شورید و بر شهر استیلا یافت. طی ۳ سال کریم‌خان هر سرداری را فرستاد نتوانست وی را شکست دهد تا اینکه نظرعلی‌خان مأمور سرکوب او شد. نظرعلی‌خان توانست با کمک مردم شهر کرمان که از ظلم و ستم درانی به ستوه آمده بودند شهر را تصرف کند. تقی‌خان هم به شیراز به خدمت کریم‌خان فرستاده شد، در آنجا وی به مرگ محکوم و کشته شد.

یکی از اقدامات کریم‌خان زند جنگ با اعراب بنادر جنوبی ایران بود. اعراب بنی‌کعب در سمت راست رود اروند ساکن بودند، آنها به دلیل ظلم و ستم عثمانی‌ها به خوزستان نقل مکان کردند. بنی‌کعب دهانه رود اروند را بسته و از ورود کشتی‌های عثمانی و انگلیسی به اروند جلوگیری کردند، کریم‌خان زند در سال ۱۱۷۹ ه. ق و به تحریک عثمانی به مقابله با این قبیله پرداخت.

شیخ سلیمان رئیس قبیله بنی‌کعب به کریم‌خان ابراز اطاعت کرد، در مقابل کریم‌خان به آنها اجازه سکونت در ایران را داد و حتی از آنها در مقابل تعرضات انگلیس‌ها دفاع کرد.



کریم‌خان زند در دوران حکومت خود با شرارت و راهزنی میرمهنا در جزیره خارک نیز مواجه شد. میرمهنا پسر میرناصر از شیوخ بزرگ بندر ریگ بود. میرمهنا بعد از کشتن پدر، خود قدرت را به دست گرفت و به راهزنی در خلیج فارس مبادرت ورزید، کریم‌خان، او را به شیراز فراخواند و زندانی کرد، اما با شفاعت مادرش او را از زندان آزاد کرد و به بندر ریگ بازگرداند، او به راهزنی خود در خلیج فارس ادامه داد، کریم‌خان با قول مساعدت انگلیسی‌ها به سرکوبی میرمهنا رفت اما انگلیسی‌ها از کمک به کریم‌خان دریغ کردند. جزیره خارک در سال ۱۱۶۹ هـ. ق به تصرف میرمهنا درآمد. کریم‌خان، زکی‌خان را به سرکوب او فرستاد، زکی‌خان جزیره‌ی خارک را محاصره کرد. میرمهنا وقتی خیانت یاران خود را دید از طریق کویت به بصره رفت، در بصره مأموران عثمانی به او دست یافتند، میرمهنا سرانجام به دستور سلطان عثمانی کشته شد.

در زمان کریم‌خان زند انگلیسی‌ها در سال ۱۱۸۸ هـ. ق به دلیل عدم امنیت در بوشهر تجارتخانه‌ی خود را از این شهر به بصره انتقال دادند. در دوران کریم‌خان زند مردم تقریباً از آرامش نسبی برخوردار بودند. در این زمان مالیات‌ها تقلیل یافت و از خودسری حکام کاسته شد. خان زند در امور مذهبی تعصبی نداشت. به تمام ادیان احترام می‌گذاشت، او خود مذهب تشیع داشت. کریم‌خان به ساخت بناهای تاریخ علاقه نشان می‌داد. در شیراز بازار، مسجد، حمام و ارگی به نام وکیل‌الرعا یا بنا کرد و سرانجام در سال ۱۱۹۳ هـ. ق در سن ۸۰ سالگی از دنیا رفت، جنازه‌ی او در عمارت کلاه‌فرنگی باغ ارگ وکیل به خاک سپرده شد.

کلمه مثال ۴: در دوران حکومت کریم‌خان زند، کدام شهر و به چه علت، جای بندرعباس را به‌عنوان مرکز تجاری گرفت؟ (سراسری ۹۷)

(۱) شیراز - به‌علت پایتختی

(۲) جزیره خارک - به‌علت استقرار فعالیت‌های تجاری برخی هلندی‌ها

(۳) بصره - به‌علت استقرار پایگاه‌های تجاری هلند و کمپانی هند شرقی انگلیس

(۴) بوشهر - به‌علت دسترسی آسان کریم‌خان زند و نیز استقرار پایگاه‌های تجاری هلند و کمپانی هند شرقی انگلیس

پاسخ: گزینه «۴» بندر بوشهر یا ریشهر باستانی همواره یکی از بنادر مهم جنوب ایران بوده است. در دوره نادرشاه بر اهمیت بوشهر بیش از پیش افزوده شد. فعالیت‌های نادر در بوشهر، مثل تلاش برای ایجاد کارخانه کشتی‌سازی، باعث رونق بوشهر و طمع دولت‌های استعمارگر اروپایی شد. اروپایی‌ها در دوران نادر نتوانستند به بوشهر راه یابند ولی در دوران کریم‌خان زند دولت‌های هلند و انگلیس با گرفتن امتیاز ایجاد پایگاه‌های تجاری در بوشهر به مدت دو قرن اقتصاد منطقه را در دست گرفتند؛ بنابراین از دوره‌ها کریم‌خان زند به تدریج بندر بوشهر به جای بندرعباس به عمده‌ترین بندر تجاری ایران تبدیل گردید و رقیب اصلی آن بندر بصره بود.

کلمه مثال ۵: کدام شخصیت، در دوره‌ی کریم‌خان، شورش شهر کرمان را سازماندهی کرد؟ (سراسری ۹۵)

(۱) شاهرخ خان افشار (۲) تقی خان درانی (۳) محمدتقی خان بافقی (۴) محمدامین خان گروسی

پاسخ: گزینه «۲» حکومت کرمان از دوره صفوی در دست شاهرخ خان افشار بود. با قتل نادر، وی از سپاه زند شکست خورد و کشته شد و حکومت کرمان به خدامرادخان ایشیک آقاسی رسید. در زمان حکومت چهارساله خدامرادخان بر کرمان، تقی خان درانی به علت کدورت از حاکم شهر، شورید و کنترل شهر را به دست گرفت. شورش تقی خان درانی سه سال طول کشید و سرانجام نظر علی خان زند توانست با همراهی مردم کرمان، شورش او را سرکوب نماید. تقی خان نیز دستگیر و در شیراز اعدام شد.

کلمه مثال ۶: مهم‌ترین عامل در پایان بخشیدن به فعالیت هلندی‌ها در خلیج فارس در دوره زندیه کدام است؟ (سراسری ۹۲)

(۱) حمله میرمهنا و هلندی‌ها در جزیره خارک و شکست دادن آنها

(۲) گسترش فعالیت کمپانی هند شرقی انگلیس در هندوستان و خلیج فارس

(۳) سیاست‌های کریم‌خان زند در ایجاد محدودیت برای فعالیت هلندی‌ها

(۴) تمایل فرانسویان به گسترش روابط سیاسی و اقتصادی با ایران و رقابت آنها با کمپانی‌های اروپایی

پاسخ: گزینه «۱» هلندیان در سال ۱۱۷۰ ق به دلیل ناامنی‌های موجود در بندرعباس که امکان هرگونه فعالیت تجاری را از آنان گرفته بود، پس از تعطیلی دفتر تجاری خود این بندر را ترک کردند به‌خصوص با روی کار آمدن میرمهنا، اختلاف وی با کمپانی هلند بر سر میزان مالیاتی که کمپانی باید پرداخت می‌کرد، بالا گرفت. با کوشش هلندی‌ها، بازرگانی در جزیره خارک بسیار رونق یافته بود تا جایی که ساکنان آن از صد نفر ماهیگیر، در ده سال پس از تصرف آنجا، به یازده‌هزار نفر رسید. اما بر اثر ناامنی‌ها و راهزنی‌های میرمهنا، تجارت در این جزیره، بندر ریگ و بنادر دیگر خلیج فارس، متوقف و روند تجارت خارجی ایران مختل شد.